

دانستنی‌هایی از زندگی خصوصی یک انقلابی...

• درآمد

حاج عماد مغنیه به شهادت رسید، و با شهادت او گره راهیابی به گوشه‌های پنهان زندگی خانوادگی او گشوده شد. هرچند که نزدیک‌ترین افراد خانواده او هم از چگونگی زندگی جهادی این ابر مرد شناخت کافی نداشتند. ولی برخی افراد خانواده همچون مادر و خواهران در جریان گفت و گوهای کوتاهی که پس از شهادت حاج رضوان و به طور اتفاقی با نامیادگان رسانه‌های خبری داشتند فقط به گوشه‌هایی از داستان‌های زندگی روزمره او اشاره کردند. شاید نمی‌دانستند که بیرون خانه چه گونه زندگی می‌کرده، و با چه کسی سر و کار داشته و چه رؤیاهایی را در سر می‌پرورانده است. با هم بخشی از این گفت و گوها را می‌خوانیم:



خواهر و خواهر زادگان حاج عماد مغنیه در بخش‌های فرهنگی و اجتماعی حزب الله فعالیت دارند، ولی پیش از شهادت عماد هیچ کسی نمی‌دانست که آنان از بستگان نزدیک او هستند. در مراسم ختمی که برای گرامی‌داشت این شهید برپا شده بود این بانوان از شرکت کنندگان استقبال می‌کردند و به آنان خوشامد می‌گفتند. برخی از بستگان هم ساکت و آرام و با سرتکان دادن، به مردم خوشامد می‌گفتند. خبرنگاران تلویزیون المنار که از مراسم هفتمین روز شهادت حاج عماد گزارش تهیه کرده‌اند، در پی این بازدید اعلام کردند در خانه حاج فایز مغنیه پدر حاج عماد فقط یک عکس بزرگ با یونیفورم نظامی به دیوار آویخته شده است. مادر عماد می‌گوید که عکس دیگری از او ندارند. عماد همه عکس‌های دوران کودکیش را از خانه جمع آوری کرد، و در جای امنی پنهان کرد.

زینب خواهر کوچکتر عماد می‌گوید: «قبل از شهادت برادر، ما همه افراد خانواده اصرار داشتیم هویت‌مان را پنهان کنیم. تنها تعداد محدودی از افراد جامعه می‌دانستند که من خواهر عماد مغنیه هستم. ولی امروز نمی‌توانم این وابستگی را از مردم پنهان کنم. اکنون علاقه‌مندم همه مردم جهان بدانند که من خواهر کوچکتر عماد، و یکی از فرزندان خانواده مغنیه هستم. عزت و سربلندی که او به این خانواده بخشید توصیف ناپذیر است. در زمان حیات حاج عماد نیز احساس غرور و سربلندی می‌کردیم، ولی امروز می‌توانیم این احساسات را به طور علنی بیان کنیم.»

زینب با برادرش حاج عماد ۲۱ سال تفاوت سن دارد. ولی او اظهار می‌دارد که برادرش بیش از سایر افراد خانواده به او علاقه داشته است. زینب هنگام سخن گفتن به عکس برادرش که به دیوار

دیدار مثل همیشه نبود... نمی‌دانم چرا از او دل نمی‌کندم.. تا آخرین لحظه‌ای که در خانه حضور داشت در کنارش نشسته بودم.

زینب با چشمانی گریان، ولی در عین حال با لبخندی رضایت آمیز به نشانه قبول تقدیر الهی، ویژگی‌های منحصر به فرد و ابعاد شخصیت برادرش حاج رضوان را به عنوان یک انسان به تمام معنا بازگو می‌کرد، و می‌گفت که خود حاج عماد هم نمی‌دانست چرا این ویژگی‌ها را دارد.

چه زیباست که انسان با حس کنجکاو بداند یک فرمانده بزرگ که نیمی از عمر پسر برکتش را در جهاد و پیکار با دشمن صهیونیستی گذرانده بود و پی در پی شکست‌های سنگینی بر این دشمن وارد می‌کرد، به جزئیات زندگی خانوادگی‌اش هم می‌پرداخت و نیازهای فرزندان و برادر زاده‌های خود فؤاد و جهاد را نیز تأمین می‌کرد.

دختر شهید فؤاد مغنیه در این باره می‌گوید: «من ۸ ساله بودم که پدرم به شهادت رسید. عمومیم حاج عماد برای من و برادرانم مثل یک پدر بود. به گونه‌ای با ما مهربان و دلسوز بود که احساس نمی‌کردیم پدرمان را از دست داده‌ایم. امروز دو باره احساس می‌کنم که پدرم شهید شده است. هرچند که خیلی وقت‌ها او را نمی‌دیدیم. ولی حضور او را همواره حس می‌کردیم. احساس می‌کردیم که در کنار ماست و از ما پشتیبانی می‌کند.

از همسر حاج عماد مغنیه چه خبر؟ این همسر فسادار درباره حاج رضوان چه دیدگاهی دارد؟ زینب، خواهر کوچک حاج عماد می‌گوید: «او

آویخته شده نگاه می‌کند و می‌گوید: «باوجودی که با یکدیگر حدود ۲۱ سال تفاوت سن داشتیم، ولی با هم خیلی صمیمی بودیم. در بسیاری از مسائل با هم اتفاق نظر داشتیم. به یک نوع موسیقی علاقه داشتیم. با یک چشم به شخصیت‌های بزرگ و دوست داشتنی جهان اسلام نگاه می‌کردیم.»

زینب مغنیه بار دیگر به عکس برادرش که یونیفورم نظامی به تن دارد خیره می‌شود و می‌افزاید: «هر کسی که به خانه‌مان می‌آمد و نگاهش به این عکس می‌افتاد، ناخودآگاه احساس ترس و دلهره می‌کرد. یکی از زیباترین و باشکوه‌ترین ویژگی‌های

مادر حاج رضوان میان انبوه زنان سیاه پوش شرکت کننده در مراسم هفتمین روز شهادت فرزندش نشست، و به مردم می‌گوید اگر پسران بیشتری داشتیم، در تشویق آنان برای ادامه مسیر عماد تردیدی به دل راه نمی‌دادم. اطمینان کامل دارم که شهیدان زنده‌اند، و در محضر آفریدگار هستی قرار دارند.

برادرم این بود که همه آشنایان و کسانی که او را می‌شناختند، به او احترام می‌گذاشتند.

خبرنگار از زینب می‌پرسد که آخرین بار چه روزی برادرش را دیده است؟ و او پاسخ می‌دهد: «آخرین باری که او را دیدم چند روز پیش بود.. ولی این



گفت و گو نمی‌کردید؟ او پاسخ می‌دهد به این دلیل که دوست نداشته فرزندش لو برود. نمی‌خواست فرزندش به شهادت برسد. خبرنگار سمجی به او می‌گویند اکنون که فرزندان شهید و همچون گذشته نگران جان او نیستید؟ ام عماد بیدرتنگ لبخند کنایه داری می‌زند و می‌گوید چرا منظورم را درک نمی‌کنید؟ نمی‌توانم همه چیز را فاش کنم! یکی از خواهران حاج رضوان که در کنار مادرش نشسته بود داوطلب می‌شود و به یکی از پرسش‌های خبرنگاری پاسخ می‌دهد. او گفت آخرین بار دو روز پیش از شهادت با حاج عماد دیدار داشتیم. او از بیماری شدیدی رنج می‌برد. به او آمپول تزریق می‌کردیم. هنگامی که خبرنگار از ام عماد می‌پرسد با او در لبنان و یا خارج از لبنان دیدار کرده اید، ام عماد بار دیگر سکوت اختیار می‌کند...

رعایت مقررات امنیتی و توصیه‌های مسئولان حزب الله از سوی مادر عماد کمتر از فرزندش نیست. او که در طول زندگی، از داشتن عکس‌های فرزند محروم بود، ولی اقدام بخش اطلاع رسانی حزب الله پس از شهادت حاج رضوان، به انتشار عکس‌های گوناگون، ام عماد و سایر شهروندان لبنانی را به شدت غافلگیر کرد. او می‌گوید: اولین بار است این عکس‌ها را می‌بینم. اگر شما آن‌ها را قبلاً دیده‌اید، من هم دیده‌ام.

ام عماد با حفظ آرامش معمول خود سنجیده و قاطعانه به پرسش‌های خبرنگاران پاسخ می‌داد. چهره آرام او در مراسم هفتمین روز شهادت فرزندش با چهره سایر بانوان شرکت کننده تفاوتی نداشت. عکاسان را که کمین کرده بودند تا شاید در حال گریه از او عکس بگیرند نا امید کرد. عکاسان نمی‌دانستند که با شیر زنی طرف هستند که گریه و اندوه و افسوس در فرهنگ او وجود ندارد. با از دست دادن اولین و سومین فرزندش هرگز روحیه اش را از دست نداده است.



زینب خواهر کوچکتر عماد می‌گوید که قبل از شهادت برادرش، همه افراد خانواده اصرار داشتند هویت‌شان را پنهان کنند. افراد کمی می‌دانستند که او خواهر عماد مغنیه می‌باشد. ولی اکنون نمی‌تواند این وابستگی را از مردم پنهان کند. علاقمند است مردم جهان بدانند که او خواهر حاج رضوان است.

برسد. اصلاً انتظار نداشته که حاج عماد این مسیر را تا نهایت ادامه دهد. او می‌گوید: «سه فرزندم را برای خدمت به اهداف اسلام و جامعه تربیت کردم. با تمام توان تلاش کردم آن‌ها را انسان‌های مؤمن و نماز خوان تربیت کنم. هنگامی که در مسیر جهاد گام برداشتند، آن‌ها را تشویق کردم این راه را ادامه دهند. به هیچ وجه با خواسته‌شان و راهی که انتخاب کردند مخالفت نکردم.»

از ام عماد می‌پرسند اکنون که سه فرزندتان را از دست داده اید چه احساسی دارید؟ او در پاسخ می‌گوید: «امروز هم مانند روزهای گذشته است. همانگونه که دیروز این راه را پیمودیم، در آینده هم این مسیر را ادامه خواهیم داد. فرزندمان را در راه خدا داده‌ام، و برای تداوم این خط جهادی آماده‌ام جان خویش را هم تقدیم کنم. من به جوانان مقاومت و به دبیر کل حزب الله اطمینان می‌دهم که در این مسیر استوار ایستاده‌ایم و به یاری خداوند شکست نخواهیم خورد. دشمن جز به و سیله ترورهای ناجوانمردانه توان چیره شدن بر مردم شجاع لبنان را ندارد.»

به رغم دردناک بودن جدایی، و ناراحتی از دستن دادن فرزند، ولی ام عماد نسبت به این تقدیر الهی راضی بود، و کمی خرسند به نظر می‌رسید. او احساسات خود را چنین بروز می‌دهد و می‌گوید: «آنگونه که دشمنان وانمود کرده‌اند فرزندم تروریست نبوده است. او یکی از رزمندگان مقاومت و یکی از مجاهدان سلحشور این امت بوده است. من به فرمانده کل مقاومت آقای نصر الله اطمینان می‌دهم که عماد رزمندگان زیادی در حجب خود تربیت کرده که گوش به فرمان او ایستاده اند... به او می‌گویم نگران نباشد... زنان ما نسلی را تربیت خواهند کرد تا به یاری خداوند برتر از حاج عماد خواهند بود.»

مادر حاج رضوان میان انبوه زنان سیاه پوش شرکت کننده در مراسم هفتمین روز شهادت فرزندش نشسته بود. او اضافه کرد: «اگر پسران بیشتری داشتیم، در تشویق آنان برای ادامه مسیر عماد تردیدی به دل راه نمی‌دادم. من اعتقاد کامل دارم که شهیدان زنده‌اند، و در کنار آفریدگار هستی قرار دارند. این یک اصل انکار ناپذیر است.»

به نظر می‌رسد مسئولان حزب الله از ام عماد خواسته‌اند زیاد با خبرنگاران صحبت نکنند. از او می‌پرسند چرا با خبرنگاران درباره زندگی فرزندتان



فقط سکوت اختیار کرده است. آنچه روابط او را با همسرش عماد پیوند زده بود، یک نوع روابط بی‌ظنیر روحی و معنوی است. این بانوی پرهیزکار همواره در کنار همسرش قرار داشت و در همه مشکلات از او پشتیبانی می‌کرد. پس از شهادت همسر نیز اصرار داشت در همه آیین‌های غسل و کفن و دفن و بجای آوردن مستحبات حضور داشته باشد. به رغم احساس ناراحتی و دلنگی که سراسر وجود او را فراگرفته بود، ولی به روضه الشهدین (گلزار شهید) آمد و در آیین مذهبی خاکسپاری همسرش شرکت کرد.

زینب از خبرنگاری می‌پرسد می‌خواهید بدانید همسر حاج رضوان کجاست؟ او اکنون بر سر مزار همسرش نشسته، و با آب زلال سنگ قبر او را می‌شوید. زینب با لحنی قاطع خاطر نشان می‌سازد که فرزندان عماد و فؤاد راه پدران‌شان را ادامه خواهند داد... با هرگونه ظلم و بیعدالتی مبارزه خواهند کرد... ظلم ستیزی شجاعت می‌آفریند... باوجودی که پدران‌مان را از دست داده ایم، ولی ما همه بازماندگان خاندان مغنیه با پشتیبانی یکدیگر راه شهیدان‌مان را ادامه خواهیم داد. رسالت آنان را به سمع مردم جهان می‌رسانیم.

از ام عماد چه خبر دارید؟ در مراسم ختم او را اینگونه معرفی می‌کردند، و ام عماد صدا می‌زدند. ام عماد چهره‌ای ناشناخته نبود. از ابتدای جوانی در برنامه‌های اجتماعی و مذهبی فعالیت می‌کرد. ولی اکنون با بردباری و برخورداری از ایمان قوی و خلل ناپذیر به سه فرزند شهید خود مباحثات می‌کند. به خوبی شناخته است که مجاهدان بزرگی همچون عماد مغنیه از دامان چه صنف مادرانی به معراج می‌روند. نیازی نیست از ام عماد بپرسیم چگونه فرزندش به این مقام رسیده است. زیرا این راز را برای کسی فاش نمی‌کند. او هیچ روزی پیش‌بینی نمی‌کرده که روزی فرزندش به این جایگاه عظیم



می فرستند. صحنه هیجان برانگیزی به وجود می آید. ام عماد نمی تواند احساسات خود را پنهان کند و ضمن ابراز خوشحالی از تولد این نوزاد نو رسیده، برای نبود حاج رضوان افسوس می خورد، و می گوید که ای کاش فرزندم زنده بود و نوه خود را می دید. چه کاری از دست مان ساخته است. خدا اینجوری اراده کرده است. ام عماد آرزو می کند این نوزاد بزرگ شود و راه و رسم پدر بزرگش را ادامه دهد. ابو عماد نیز در برابر این صحنه هیجان برانگیز ابراز احساسات می کند، و چند قطره اشک از چشمانش برگونه هایش سرازیر می شود. زیانش در محضر عماد نو رسیده بند می آید.

اگر چه این نوزاد هرگز سیمای پدر بزرگ خود را نخواهد دید، ولی شکی نیست که با شنیدن داستان های حماسی و خاطره انگیز و فراموش ناشدنی پدر بزرگ احساس خرسندی و غرور خواهد کرد. بی تردید کودکان محله صغیر و همکلاسی های

دختر شهید فؤاد مغنیه می گوید که او در سن هشت سالگی پدرش را از دست داده است. عمویش حاج عماد برای او و برادرانش جای پدرش بود. به گونه ای با آنان مهربان و دلسوز بود که احساس نمی کردند پدرشان را از دست داده اند. ولی امروز دوباره احساس می کنند که پدرشان شهید شده است.

آینده عماد جدید به او خواهند گفت که پدر بزرگ او یک مرد اسطوره ای بوده است. مردم لبنان مدیون پیروهای پدر بزرگ او هستند. مردم و تعدادی از بستگان حاج رضوان هنگام خدا حافظی با عماد نو رسیده برای مادر او آرزو کردند او نیز مانند ام عماد مغنیه صبور و بردبار باشد. با سعه صدر با مشکلات دنیا و سختی های زندگی برخورد نماید. چنانچه کسی بخواهد چنین فرزندان رشید و شجاعی تربیت کند، لازم است در برابر

پیش از وقوع انفجار در منطقه کفر سوسه دمشق، ام عماد می دانست که فرزندش در سوریه بسر می برد، و خبر وقوع انفجار را در اولین لحظه از برخی رسانه ها شنید. ولی نمی دانست که چه کسی قربانی این انفجار شده است. هنگامی که مسئولان ذریبط به خانه او آمدند، و خبر شهادت فرزند را به آگاهی او رساندند، او گفت: «از زمانی که فرزندم عماد راه مقاومت را انتخاب کرد منتظر شنیدن این خبر بودم. او با شجاعت و بردباری بی نظیری خبر شهادت حاج رضوان را دریافت کرد. چه او پیش از این نیز جهاد، جوان ناکام ۱۸ ساله خود را در انفجار محله بئر العبد از دست داده بود. پس از گذشت هفت سال از این حادثه دلخراش، فؤاد دومین فرزندش را از دست داد. اکنون از عماد دو فرزند پسر و یک فرزند دختر باقی مانده است.

خبرنگاری از ام عماد پرسید چگونه در برابر شهادت سه فرزندان صبر کردید و بردباری نشان دادید؟ او در پاسخ گفت: «خانواده ما از پیروان اهل بیت (ع) هستند. ما زنان شیعه لبنان، حضرت زینب (س) را الگوی صبر و بردباری می دانیم. هرگاه که مصیبت های آن بانوی بزرگ کربلا در ذهنم زنده می شود، مصیبت از دست دادن فرزندان خویش را فراموش می کنم. من فرزندان خویش را با عشق به امام حسین (ع) و عشق به فاطمه (س) و عشق به زینب (س) تربیت کردم. به همین دلیل فرزندانم راه پیامبران و امامان و اولیای خدا را پیمودند.»

یک سالی از شهادت حاج عماد مغنیه نگذشته بود که نام عماد مغنیه دیگری در دفاتر ثبت احوال لبنان و در سبجلات مقاومت و شرافت به ثبت رسید. از نسل حاج رضوان، عماد مغنیه دیگری تولد یافت. چندی پیش در خانواده حاج عماد نوزادی متولد شد که او را عماد مغنیه نامیدند. این نوزاد پسر مصطفی، فرزند ارشد حاج رضوان است. ام عماد در واکنش به این میلاد پر مینت، لبخند می زند و می گوید این نامگذاری پیامی است به دشمن صهیونیستی که هرگاه فرزندی از خانواده مان به شهادت برسد، دنیا به آخر نمی رسد. نسل نورانی والهی خاندان مغنیه قطع نمی شود. هم اینک فرزندی متولد شده که با نام و رسم عماد مغنیه، تفنگ پدر بزرگ را به دست گرفته است. این تولد را به فرزندم عماد تبریک می گویم. آرزو دارم زمانی که این نوزاد بزرگ شود راه پدر بزرگش را ادامه دهد.

در یک شب بهاری، بیمارستان بهمن در بخش شیعه نشین جنوب بیروت از جمعیت موج می زد. بخش زایمان در طبقه چهارم این بیمارستان تاکنون هرگز چنین نوزادی را به خود ندیده است. لحظه های انتظار به کندی سپری می گردد. در آن نیمه شب بهاری یکی از پرستاران از اطاق عمل بیرون می آید و خبر تولد عماد مغنیه دیگری را اعلام می کند. عماد نوه همان حاج عماد مغنیه است که سایه او به مدت ۲۵ سال خواب را از چشمان دشمنان ربوده بود. ابو عماد و ام عماد، بزرگ خاندان مغنیه نوزاد را در آغوش می گیرند.

مردمی که در بیمارستان تجمع کرده بودند صلوات

سختی های زندگی مقاومت کند. شاید این پرسش به ذهن خوانندگان برسد که مادر حاج رضوان در پی شهادت سه فرزندش، اکنون چه نقشی در جامعه دارد؟ برای پاسخ به این پرسش باید گفت او همچنان فعالیت های اجتماعی خود را ادامه می دهد. به امور فرهنگی خانواده های شهدای حزب الله و سایر شهیدان لبنانی رسیدگی می کند. در مراسم ملی و مذهبی که در گوشه و کنار این کشور برگزار می گردد، حضور می یابد و به همه مادران داغ دیده دلداری می دهد.

چندی پیش در مراسم روز مادر که در حضور مادران شهیدان روستاهای خط مقدم جبهه جنوب لبنان که در شهر بنت جبیل برگزار شد شرکت کرد. او طی سخنانی در این گردهمایی به خاطره ای از داستان های زندگی فرزندش حاج رضوان اشاره کرد و گفت: «زمانی که عماد فقط ۱۶ سال سن داشت از من تقاضا کرد به او اجازه دهم برای جنگ با اسرائیل به رزمندگان مستقر در محور صف الهوا در منطقه بنت جبیل بپیوندم.»

ام عماد می افزاید: «پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران من و فرزندم عماد به مدت ده دقیقه با امام خمینی (ره) در شهر قم ملاقات کردیم. امام در این ملاقات در خصوص تربیت چنین فرزندی به من تبریک گفت. اکنون من به همه زنان و مادران لبنانی به ویژه مادران شهدا توصیه می کنم قدرشناس شهیدان راه آزادی باشند.»